

# «الحیاء»

(۱)

از: استاد محمدرضا حکیمی

استاد محمدرضا حکیمی سالهاست که با تمسک به دو سرچشمه زلال و جوشان معارف اسلامی، یعنی قرآن و حدیث، می‌کوشد تا اسلام را به‌عنوان یک مکتب استوار و پرتحرک، به‌نسل امروز و مخصوصاً جوانان و دانشگاهیان معرفی کند. کتاب «الحیاء» که حاصل سعی ایشان و برادران ارجمندشان محمد حکیمی و علی حکیمی است در چند سال اخیر مرجعی سودمند برای اهل تحقیق و تفکر بوده و معرفی آن نیازمند مقاله‌ای جداگانه است. در این شماره مقاله‌ای از خود ایشان را درباره جلد سوم الحیاء که مشعر بر دیدگاههای اقتصادی اسلام است، نقل می‌کنیم. این مقاله قبلاً در تاریخ ۶۷/۱۰/۸ در روزنامه اطلاعات به‌جواب رسیده است اما چون احتمال می‌دادیم بسیاری از معلمان دینی به آن دسترسی نیافته باشند با اجازه استاد حکیمی به‌جواب مجدد آن مبادرت ورزیدیم. قسمت دوم این مقاله را در شماره آینده خواهید خواند.

کرده‌اند و در بسیاری از کتابهای معتبر اسلامی ثبت شده است، حتی برخی از عالمان موثق و مشهور اهل سنت، درباره اهمیت محتوای آن سخنهایی مهم گفته‌اند. شش جلد از کتاب کبیر «عقبات الانوار»، تألیف علامه مجاهد بزرگ حضرت میرحامد حسین نیشابوری هندی (س) در گذشته ۱۳۰۶ ه. ق)، درباره اسناد و دلالت و مفهوم این حدیث عظیم است از طرق و مدارک اهل سنت فقط.

«حدیث ثقلین». بر هر مسلمانی و اهل قبله‌ای حجت قطعی است. پیام پیامبر اکرم «ص» در این حدیث این است:

«من در میان شما امت، دو یادگار گرانقدر باقی می‌گذارم، که تا به آن هر دو تمسک جوید (و از آن هر دو پیروی کنید)، گمراه نخواهید گشت: یکی کتاب خدا (قرآن) و دیگری عترت من». و مقصود و منظور از «عترت»، که در کنار

«کتاب خدا» ذکر شده و معادل آن قرار گرفته است حضرت امام علی بن ابیطالب «ع» است و ائمه طاهرين «ع» (از فرزندان علی «ع» و پیامبر «ص» - از نسل حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا «س»)، چون علاوه بر تصریحات

اساس هدایت اسلامی - که از آن نام بردیم - تعلیماتی است که دین اسلام برای انسان آورده است تا صراط مستقیم را به او بشناساند، و او را به پیمودن آن موفق سازد. و این تعلیمات در دو رکن پیوسته به هم گرد آمده است: «قرآن - حدیث». دو رکنی که طلب هدایت از هر یک از آن دو بی‌مراجه به آن دیگری منتج نیست. تصور اینکه با قرآن کریم، بی‌مراجه به عترت و احادیث و تعالیم آنان می‌توان به «هدایت فعلیه» رسید درست نیست، و برخلاف خود قرآن کریم و وصیتهای مکرر و مؤکد پیامبر اکرم «ص» است. چنانکه تمسک به عترت نیز بی‌عرضه تعلیمات آنان بر قرآن کریم درست نیست، و برخلاف تعلیمات خود عترت است، بلکه دو صورت یاد شده اصلاً تمسک (چنگ در زدن و پیروی کردن) نیست، نه تمسک به قرآن و نه تمسک به عترت.

این موضوع بسیار مهم، در حدیث نبوی مسلم‌الصدر، یعنی حدیث ثقلین (به فتح ث و ق)، به خوبی تبیین گشته است. حدیث ثقلین، حدیثی است که مسلمانان همه - چه اهل سنت و چه شیعه - آن را از پیامبر اکرم «ص» نقل

در مقدمه نخستین جلد «الحیاء» و در «سرآغاز گردانیده فارسی» نیز، درباره اهداف و آرمانهای این کتاب سخن گفته شده است. «الحیاء»، در واقع، فراخوانی و دعوتی است به یک بازنگری عمیق و فراگیر، در ابعاد هدایت اسلامی. هدایت اسلامی، شامل «تربیت» است و «سیاست». تربیت از ساختن (و به ثمر رساندن) فرد آغاز می‌شود به منظور ساختن (و به ثمر رساندن) جامعه، و سیاست از ساختن (و به ثمر رساندن) جامعه آغاز می‌شود به منظور ساختن (و به ثمر رساندن) فرد. بنابراین، دو امر یاد شده (تربیت و سیاست)، دو واقعیت توأمانند و دو روی یک سکه. و همه موضوعات و مسائل دیگر، از این دو امر نشأت می‌گیرند، و در این دو امر و چگونگی آن دو مندرجند.

و به خوبی پیداست که تربیت صحیح فردی بدون سیاست صحیح اجتماعی تحقق‌پذیر نیست، چنانکه سیاست صحیح اجتماعی بدون تربیت صحیح فردی تحقق‌پذیرند، و مقصود از سیاست مدیریت جامع اجتماعی است که در برگیرنده همه بعدهاست: اقتصادی، سیاسی، قضایی، اداری، فرهنگی، دفاعی، آموزشی و...

بسیار و ذکر نام این امامان که در احادیث نبوی آمده است (هم در مدارک اهل سنت و هم در مدارک شیعه)، در میان امت و نیز نزدیکان پیامبر «ص» بجز آنان کسی نیست که از نظر علم و هدایت و آگاهی و تقوی بتواند چون آنان باشد، و پیروی از او منضم به پیروی از قرآن قرار گیرد.

بدین گونه راه رسیدن به هدایت (یافتن صراط مستقیم و پیمودن آن)، بنا بر نص کلام آورنده دین و هدایت، منحصر است به پیروی از «قرآن و عترت». یعنی پیروی واحدی که مبتنی است بر رجوع به دو رکن باقی. پس نه می توان به قرآن تنها بسنده کرد، بی رجوع به عالمان علم قرآنی (که علم قرآن را از آورنده قرآن به ارث برده اند)، و نه می توان به انتساب به ائمه طاهرين «ع» بسنده کرد بی عمل کردن به احکام قرآنی.

و باید توجه داشت که امکان خارجی انفصال این دو رکن هدایت از یکدیگر نیز وجود ندارد، زیرا که هر یک به آن دیگری دعوت کرده و ارجاع داده است. قرآن می گوید: «فاسئلو اهل الذکر». یعنی مطالب و مسائل و حقایق و معارف را از عالمان علم قرآنی بپرسید (و در روایات معتبر رسیده است که اهل الذکر، اما مانند)؛ و عترت می گویند: «فاعرضوا علی القرآن». احادیث و مطالبی را که از ما می شنوید بر قرآن عرضه کنید. این است آن هدایت واحد متکی به دو رکن صامت و ناطق.

و این وحدت و آمیختگی، و این که هر یک از این دو رکن، هدایت آن دیگری را به فعلیت می رساند، جعل الهی است و غیر قابل تغییر و تخلف است، و ربطی به اشخاصی یا اعتقادی ندارد، جعل اولی است در نص قرآن و احادیث صریح نبوی. و حقیقت هدایت حقه الهیه و تجسم کامل صراط مستقیم همین است.

کتاب «الحیة» نیز بر همین روش و آیین، و

همین تمسک و هدایت طلبی (اهداء)، تصنیف و تألیف شده است. کسانی که در این نه سال، که از انتشار جلد اول و دوم آن می گذرد، بدان کتاب یا ترجمه آن مراجعه داشته اند، به این موضوع وقوف یافته اند. بنا بر این، «الحیة» تنها مجموعه ای از احادیث و اخبار نیست، بلکه یک هدایت طلبی جامع، از دو چشمه الهی علم و هدایت است، و به تعبیر عصری: استخراج یک جهان بینی (ایدئولوژی) اسلامی است از دو رکن دین اسلام: قرآن - حدیث، به صورت مستقیم. این است که همینجا یاد می شود که این کتاب تعلق چندانی به مؤلفان خود ندارد، زیرا که نقش عمده در آن، از آن آیات قرآن کریم و احادیث اسلامی است. از این رو سزاوار است که هر کسی این کتاب را از آن خویش بداند، و مورد لحاظ قرار دهد، و با مجموعه مطالب آن خوینگر شود.

پس از این مقدمه مختصر، به عرض می رسانم: متن عربی جلد اول و دوم، در تابستان ۱۳۵۸ منتشر گشت و در دسترس قرار گرفت. سپس ترجمه این دو جلد نیز به قلم استاد احمد آرام چاپ شد و انتشار یافت. از آن تاریخ تاکنون مؤلفان موفق شدند تا چهار جلد دیگر از این کتاب را آماده سازند و به خوانندگان تقدیم کنند. این چهار جلد شامل دو باب است (باب یازدهم و دوازدهم)، و هر باب دارای پنجاه فصل، و در کل مشتمل بر بیش از ۱۱۰۰ عنوان. در مقدمه نسبتاً مفصل جلد سوم که در واقع مقدمه ای بر جلد سوم تا جلد ششم است، مسائل مربوط به این چهار جلد مطرح گشته است. ما خود این فصول و مباحث را، مدخلی دانسته ایم بر «استنباط اقتصاد اسلامی». به منظور ایجاد جامعه ای نزدیک به معیارهای قرآنی، در ارتباط با تحقق بخشیدن به «قسط اسلامی»، که همان خود آرمان اقتصادی - اجتماعی نهضت های انبیا است (لیقوم الناس بالقسط).

پس هدف از تدوین این فصول و عرضه آیات و روایاتی که در آنها آمده است روشن ساختن چگونگی «سیر ثروت و امکانات در جامعه اسلامی» است، یعنی اینکه اسلام به ثروت و امکانات چگونه نظر می کند، و سیر آنها را در جامعه و کیفیت برخورداری مردمان را از آنها به چه وجه صحیح می داند و می پذیرد:

۱ - آیا اسلام، غنای تکاثری (فسراوانخواهی و فسراوانداری - آزادی در مالکیت) را می پذیرد؟

۲ - آیا اسلام، اتراف (تجمل پرستی، تنعم طلبی، و ریخت و پاش نعمت، آزادی در مصرف) و تزیین نعمتها و امکاناتی را که باید به همگان برسد می پذیرد؟

۳ - آیا اسلام، تصرف اشخاص در مال خود را به هر صورت (اسراف و...) مسجاس می داند؟

۴ - آیا اسلام، فقر و کمبود داشتن و محرومیت کشیدن را برای افرادی و خانواده هایی می پذیرد؟

۵ - آیا اسلام، بی تفاوت بودن در برابر حضور فقر و محرومیت در جامعه را می پذیرد، و از مسلمانی می شمارد؟

۶ - آیا اسلام، سرمایه داری کلان را، که در آن زر و سیم بطبع مورد توجه تام قرار می گیرد (و به تعبیر احادیث، موجب عبادت درهم و دینار می شود)، می پذیرد؟

۷ - آیا حقوق شرعی ای که در اموال اغنیا و توانگران هست و باید پردازند، همین مقدارهای محدود و معروف است، یا جز اینها نیز حقوقی هست؟

۸ - آیا معیار لزوم پرداخت، رسیدن به نصابها (مقدارهای معین شده است یا رفع فقر از جامعه؟

۹ - آیا فقر و حد آن چیست؟ و اقسام آن کدام است؟

۱۰ - آیا همه اقسام و انواع فقر با پرداخت

نصابهای معین شده رفع می‌شود، یا نیاز به پرداختهای دیگر نیز هست؟

۱۱- آیا فقر، بطور کلی، تقدیر حتمی الهی است یا ظلم اجتماعی؟

۱۲- آیا اسلام، بیعدالتی را در جامعه می‌پذیرد و قبول دارد؟

۱۳- آیا اسلام، حضور فقر را در جامعه با عدالت سازگار می‌داند؟

۱۴- آیا اسلام، تأکید بر ظواهر برخی از احکام را منتهای اجرای عدالت اجتماعی و اقتصادی، برای سرنوشت جامعه و سلامت

زندگی مردم، سودمند می‌داند؟

۱۵- آیا اسلام، دینداری را با فقر سازگار می‌داند؟

۱۶- آیا اسلام، دینداری را با تکاثر و فراوان داشتن سازگار می‌داند؟

۱۷- آیا آرمان اسلام، درباره چگونگی سطح زندگی مردم، چیست؟

۱۸- آیا از نظر اسلام، احکام دین بدون اجرای عدالت زنده و باقی و عملی خواهد ماند؟

۱۹- آیا از نظر اسلام، بدون بریدن از اغنیا و مستکبران اقتصادی می‌توان از فقرا و مستضعفان و حقوق آنان دم زد؟

۲۰- آیا با موعظه و سخنرانی می‌توان حقوق محرومان را گرفت و به آنان بازگردانید؟

۲۱- آیا احقاق حقوق محرومان و مستضعفان همین دادن بخور و نگیری است به آنان و بس؟

۲۲- آیا جز با حاکمیت مستضعفان واقعی (محرومان فراموش شده)، راهی به اصلاحی هست؟

۲۳- آیا تبعیض و تفاوت در اسلام هست؟ و اگر هست تا چه حد است و تا کجا جایز است؟

۲۴- آیا تبعیض در تعلیم و تربیت و امکانات آندو در اسلام هست؟

۲۵- آیا از نظر اسلام، مسئول اصلی نابامانیهای اقتصادی و مظالم مالی و معیشتی در جامعه کیست؟

۲۶- آیا رسالت اصلی عالمان دینی در برابر «کفّه» ظالمین (برخورداری بیحساب مستکبران) و «سغب» مظلومین (محرومیت بیحساب مستضعفان)، چیست؟

۲۷- آیا جامعه اسلامی، اصولاً جامعه‌ای منهای فقر است یا بعلاوه فقر؟

۲۸- آیا جامعه اسلامی، جامعه‌ای منهای عدالت است یا جامعه‌ای بعلاوه عدالت؟

۲۹- آیا از نظر اسلام، عدل با حضور فقر در جامعه سازگار است؟

۳۰- آیا از نظر اسلام، عدل با حضور تکاثر و فراوانداری در جامعه سازگار است؟

۳۱- آیا از نظر اسلام، ثروت کلان ممکن است از طریق حلال و مشروع گرد آید؟

۳۲- آیا از نظر اسلام، مال تکاثری مالیت دارد؟

۳۳- آیا وضع اقتصادی و معیشتی مسئولان در جامعه اسلامی چگونه باید باشد؟

۳۴- آیا هزینه‌های مؤسسات دینی در جامعه اسلامی چگونه باید باشد؟

۳۵- آیا در حرکت‌های سازنده اقتصادی و رفع مظالم مالی، مهلت و تراخی جایز است؟

۳۶- آیا کیفیت توزیع کار و زحمتکشی در جامعه اسلامی چگونه است؟

۳۷- آیا کیفیت گردش مال و امکانات در جامعه، با سرنوشت اسلام و مسلمانی رابطه‌ای ندارد؟

۳۸- آیا برادری ایمانی (انما المؤمنون اخوة) هیچ ارتباطی با وضع زندگی و چگونگی گذران این برادران و خانواده‌هاشان ندارد؟

۳۹- آیا حضور فقر در جامعه موجب انواع انعطاط و فساد نیست؟

۴۰- آیا حضور تکاثر در جامعه، موجب انواع انعطاط و فساد نیست؟

۴۱- آیا ایجاد یک نظام مالی سالم، در جامعه اسلامی، اصل است یا نه؟

۴۲- آیا طاغوت فقط طاغوت سیاسی است؟

۴۳- آیا حضور فقر و تکاثر در جامعه با اسلامی بودن آن جامعه منافاتی ندارد؟

۴۴- آیا می‌توان فقر را بدون ایجاد عدالت اقتصادی و اجتماعی از میان برد؟

۴۵- آیا میان عدالت اقتصادی و اجتماعی و عدالت قضایی رابطه‌ای هست؟

۴۶- آیا می‌توان بدون مبارزه با تکاثر با فقر مبارزه کرد؟

۴۷- آیا احکام مالی اسلام برای از بین بردن فقر است یا ابقای آن؟

۴۸- آیا مبارزه با فقر بدون مبارزه با عوامل اصلی آن ثمربخش است؟

۴۹- آیا مبارزه با فقر جزو امور مسلمانان نیست، که باید همه در راه آن بکوشند و گرنه مسلمان نیستند.

۵۰- آیا مسئله آموزش و پرورش و کیفیت آن، و مسئله جوانان و مشکلات آنان، هیچ گونه ارتباطی با موضوع فقر از سویی و تکاثر از سویی دیگر ندارد؟ می‌توان آموزش و پرورش را فراموش و مطلوب داشت و مشکلات جوانان را حل کرد، بدون ایجاد عدالت اجتماعی؟

موضوعات پنجاهگانه‌ای - که با شتاب در این مقاله یادداشت کردم - نمونه و پاره‌ای از مسائلی است که در خلال فصلهای این چهار جلد مطرح گشته است. هنوز مسائل و موضوعات بسیار فراوان دیگری است - از جمله در باره اهمیت اصلی عدالت اقتصادی - که در یک مقاله نمی‌توان آنها را یاد کرد. پس منظور از تدوین این مباحث امری ساده و بی‌اهمیت نیست بلکه مقصود تبیین «آیین اقتصادی اسلام» است (مذهب الاسلام الاقتصادي)، که هنوز چنانکه باید تبیین نگشته

است. و بدون این تبیین، ایجاد «جامعه قرآنی» و «حکومت اسلامی» ناشدنی است. و با تبیین آن زمینه فراگیر شدن اسلام، به منظور پرستش درست خداوند متعال و سعادت مند شدن انسان خاکی، و نجات جامعه‌های انسانی، فراهم خواهد گشت.

اکنون ما امیدواریم که — با عنایات خداوند — این کتاب مورد توجه قرار گیرد، و در راه شناخت اسلام اصیل آن و کمک به انسان محروم، و بازگرداندن عزت به مسلمانان، و حفظ توده‌های وسیع جوانان آگاه، و گسترش آرمانهای قرآنی، گامی سودمند باشد، و خوانندگانی منشأ تحولات بنیادین پیدا کنند:

- جویندگان حقایق
- خواستاران شناخته‌های راستین
- پی‌جویان مبانی اصیل
- پژوهشگران جویا
- پیشروان پویا
- آزادگان عدالتخواه
- انساندوستان مخلص
- مدرسان فاضل
- استادان بصیر
- معلمان تعلیم و تربیت
- آموزگاران دلسوز
- واعظان دانا
- خطیبان بینا
- نویسندگان متعهد
- شاعران حساس
- هنرمندان مسئول
- مسئولان صادق
- دانشجویان آگاه
- طلاب بیدار
- مؤمنان تکلیف شناس
- مقدسان محتاط

و خلاصه، اسلام باوران مؤمن و حتی پیروان ادیان و مذاهب و مکاتب دیگر، آنان که عدالت طلبند و انساندوست ... ایشان همه این

فصول را بخوانند، و به حقیقت‌های گرد آمده در آنها (که عصاره تعالیم اسلام است، و بسیاری از آنها بدین صورت که تدوین یافته و عرضه گشته و تبیین شده است، تاکنون مغفول بوده است)، بصورتی شایسته توجه کنند، و کتاب را از آن خویش بدانند و مؤلفان را خادمان خویش؛ و بویژه طلاب بیدار و جویای معارف اسلامی از جوانی با این حقایق خورشیدوار قرآنی، و تعالیم ابرزدا و آفتاب آفرین علی و آل علی «ع» انس گیرند، تا سپس به زنده کردن آنها در میان جامعه‌های اسلامی همت گمارند و برای ایستند، تا جامعه‌های اسلامی سرمشق دیگر جامعه‌های عدالتخواه گردند.

ترجمه جلد سوم نیز آغاز شده است، از این رو امید است دانشجویان نیز (آنانکه عربی می‌دانند از متن و آنانکه نمی‌دانند از ترجمه) کتاب را بخوانند، و در سنگرهای تعهد آفرین آگاهی، با تکیه کردن بر این پشتوانه‌های اصیل شناختی، همچون مرزبانانی که مرکب خامه‌شان از خون شهیدان برتر است، به پاسداری از اسلام نجاتبخش پردازند، و در راه تحقق یافتن آرمان عدالت قرآنی سر از پای نشناسند، آری، نه می‌توان بدون ایجاد عدالت اقتصادی و اجتماعی و قضایی جامعه‌ای اسلامی ساخت، زیرا که «العدل حیاة الاحکام» (احکام دین با وجود عدالت زنده و باقی است)؛ و نه می‌توان جامعه منهای عدالت را به اسلام نسبت داد، زیرا که «ان الله یأمر بالعدل و الاحسان»؛ و نه می‌توان با حضور فقر در جامعه دم از عدالت زد، زیرا که به فرموده امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (ع): «لو عدل فی الناس لاستغنوا» (الکافی ۵۴۲/۱). (اگر عدالت باشد فقری نیست). این مضمون از امام جعفر صادق (ع) نیز روایت شده است (الکافی ۵۶۸/۲).

مؤلفان همچنین — با کمال تواضع و احترام — امیدوارند که فقیهان خردمند و مدرسان

ارجمند نیز، از دیدگاه‌های یاد شده، به این حقیقت‌های سرشار و تعالیم جهت دهنده و عدالت آفرین و محرومیت‌زدا و عزت بخش بنگرند، و کار متواضعانه مؤلفان را جزو «مطالعات منفصل» خویش محسوب دارند، و در زمینه استنباط‌های اقتصادی و مالی، کتاب را مرور بفرمایند، و در مضامین این آیات و احادیث، در ارتباط مجموعی نظام تدوینی کتاب، بدقت و امعان نظر غور فرمایند، و سرانجام، در بیان موضع‌گیری‌های والای اسلام، در راه ایجاد عدالت اجتماعی، و دفاع از توده‌های محروم، از «سکوت و قوف‌دار» بپرهیزند، و قدرت ژرف جامعه‌سازی اسلام را آشکار سازند.

\*

در همینجا باید یاد کنم که مطالب و موضوعات این چهار جلد (۱۰۰ فصل)، در ارتباط باهم و بصورت مجموعی و پیوسته و یک نظام، عرضه کننده تعالیمی است که مؤلفان در صدد عرضه آنها بوده‌اند؛ و ما خود دوست داشتیم که هر چهار جلد باهم و در کنار هم، در یک زمان، در دسترس جامعه قرار می‌گرفت، لیکن مشکلات علمی کار نشر مانع این چگونگی گشت. و اینک جلد سوم و چهارم عرضه گردید، و سپس در ظرف ۳ تا ۵ ماه آینده — به امید خدا — جلد پنجم و ششم عرضه خواهد شد؛ لیکن برای انعکاس کلی این مجموعه تعلیمات قرآنی و حدیثی در اذهان و افکار — بویژه در نزد صاحب نظران به منظور رسیدن به طرح اقتصاد راستین قرآنی، و روشن کردن ماهیت اسلامی چگونگی «سیر ثروت و امکانات در جامعه اسلامی»، باید — چنانکه گفته شد — هر چهار جلد در کنار هم و بشکل یک جلد و یک مجموعه مورد ملاحظه و بررسی قرار بگیرد.

\*

خط کلی کتاب که از آیات و احادیث

اسلامی به دست آمده این است که رابطه مال با انسان و انسان با مال، به یکی از این پنج شکل تواند بود:

۱ - غنای تکاثری.

۲ - غنای وافر.

۳ - غنای کفافی (غنای مشروع).

۴ - فقر.

۵ - مسکنت.

۱ - مسکنت (یعنی هیچ نداشتن)، این پدیده واجب الدفع فوری است، یعنی باید این چگونگی فوری از بین برود، و به شخص مسکین امکانات داده شود، تا جایی که اگر کسی سیر بخوابد و همسایه او (انسان نزدیک به او) گرسنه بماند مسلمان نیست، یا اگر اهل آبادی شبی را بگذرانند که در میان آنان گرسنه‌ای به سر برده باشد، خدای متعال به آن مردم نظر رحمت نخواهد کرد (آیات و احادیث مطالبی که ذکر می‌شود در الحیاة آمده است).

۲ - فقر (کمبود داشتن)، این پدیده نیز باید از بین برود، و آهنگ سیر مال و توزیع ثروت و امکانات در جامعه اسلامی باید چنان باشد که فقر ظهور و شیوع نیابد، و همواره پس از پیدایش آن در صدد رفع آن برآیند، زیرا که جامعه قرآنی جامعه منهای فقر است نه بعلاوه فقر.

در احادیث مربوط به عصر ظهور (که عصر تحقق مدنیت قرآنی است)، آمده است که در آن جامعه فقیری که نیازمند زکات باشد به چشم نمی‌خورد (لاتری محتاجاً الی الزکاة).

همچنین امام امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) در ترسیم سیمای جامعه اسلامی، آن را جامعه‌ای معرفی می‌کند که در آن کسی یافت نشود که هزینه‌های زندگی خویش را نداشته باشد (جامعه منهای فقر)، و به مسلمان و غیرمسلمانی ظلم نشود (ماعال فیکن عائل، ولا

ظلم منکم مسلم اومعاهد - جلد ۸ کفافی و مستدرک نهج البلاغه).

پس میزان تحقق یافتن جامعه اسلامی، عدم حضور فقر است در آن. فقر با عدل نیز تضاد دارد - چنانکه اشاره شد - و عدل لازمه لاینفک جامعه اسلامی است؛ اگر در جامعه‌ای عدالت نباشد، اسلامی نیست.

۳ - غنای کفافی، یعنی غنایی محدود،

چون این غنا مشروع است، و هر غنای مشروعی اندک و محدود است. البته منظور از غنای کفافی چیزی در حد بخور و نمیر داشتن نیست، بلکه غنایی است که صاحب آن بتواند زندگی آبرومند و متناسب داشته باشد، بخورد و بخوراند، انفاق کند، به تأسیسات عامه و سودمند کمک کند، به حج و زیارت مرقد مطهر پیامبر اکرم (ص) برود، فرزندان خود را اداره کند و به سامان برساند، به ارحام خویش برسد، و به هزینه‌های فردی و اجتماعی مفید یاری رساند.

این غنا و توانگری - در صورتی که در اصل به دست آوردن آن، اصول و موازین شرعی رعایت شده باشد - پسندیده و مشروع است، و همین غناست که اگر به دل توانگر نجسبند و در راههای درست، بسی اسراف، صرف شود، کمک برای تأمین آخرت انسان نیز خواهد بود (عون علی التقوی و الآخرة)، چون بی‌نیازی و محتاج به دیگران نبودن، بلکه به دیگران کمک رسانیدن، در شرع مطلوب و پسندیده است.

۴ - غنای وافر، این غنا و توانگری،

مرحله بعد از غنای کفافی است و افزون بر آن داشتن است و نگاهداشتن آن فزونی. این غنا بر اساس احادیث و تعالیم دینی موجب هلاکت دنیوی و اخروی است، و باید شخص توانگر و غنی خود نگذارد این اموال در نزد او متراکم

بماند و از دسترس دیگران دور باشد، بلکه باید همواره بذل و انفاق کنند، و در راه خدا و مصارف صخیخ اجتماعی صرف نماید. آیات و احادیث در این باره بسیار است. در برخی از آنها آمده است که باید صاحب اموال با دست خود انفاق کند نه تنها با یکدست، یعنی هم بسیار و هم سریع آن اموال را در جهت استفاده بندگان خدا قرار دهد، و «احتکار مال» نکند که در حدیث با همین تعبیر (احتکار اموال) وارد شده است، باید انفاق کند تا برسد به حد غنای کفافی.

در مورد این غنا باید یادآور شد که اگر جامعه نیازی داشت و خود صاحب مال و ثروت بذل نکرد، می‌توان با احکام حکومتی اسلامی (احکام ولایتیه) نیز به تعدیل آن پرداخت، بلکه در زمانهایی که بیشتر مردم به صورتهای گوناگون - مرئی و نامرئی - دچار محرومیتها هستند، تعدیل مزبور لازم می‌گردد، زیرا ملاک اصلی در اسلام ایجاد قسط است در اجتماع و رسیدن به مدنیت قرآنی و عدالت اسلامی، نه دیوار آهنین کشیدن پیرامون سرمایه‌داری و سرمایه‌داران، پدیده‌ای که به نص احادیث نمی‌تواند از حلال و مشروع گرد آمده باشد، و جز زیان برای اسلام و جامعه اسلامی نتیجه‌ای ندارد. اصل «اقامه قسط» در جامعه اسلامی بر همه اصول دیگر حاکم است، و باید در همه جا و هر حکم و فتوایی همان اصل ملاک باشد و لاغیر. از سوی دیگر ابقا بر آن دسته از مالها و داشتنها موجب نابودی جامعه اسلامی است، زیرا بقای جامعه اسلامی متوقف است بر سیر صحیح مال و امکانات در آن، چنانکه حضرت امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید:

ان من بقاء المسلمین و بقاء اسلام ان تصیر الاموال عند من یعرف فیها الحق و یصنع المعروف. و ان من فناء الاسلام و فناء المسلمین، ان تصیر الاموال فی ایدی من لایعرف فیها الحق و لایصنع فیها المعروف -

(وسائل ۱۱/۵۲۱، وافی ۶۲/۲)، یعنی: مایه بقای مسلمانان و بقای اسلام این است که اموال و ثروتها در نزد کسانی باشد که می‌دانند حق (و میزان درست) در کار مال و مالداري چیست و همواره با آن اموال کار خیر می‌کنند (و برای خود نگاه نمی‌دارند) و مایه فنا و از بین رفتن اسلام و مسلمانان این است که اموال در دست کسانی قرار گیرد که حق آن را نمی‌دانند و با آن کار خیر نمی‌کنند (بلکه برای خود و نزدیکان خود نگاه می‌دارند، و با آن اموال زندگیهای اشرافی و پر ریخت و پاش و غرق در اتراف و اسراف و اتلاف ترتیب می‌دهند).

و معلوم است که اگر توانگران حق را در کار توانگری بشناسند و ثروت را در جهت غیر اجتماع قرار دهند، آن همه اموال نزد آنان متراکم نمی‌ماند، بویژه در روزگاری که فقر و محرومیت بیداد می‌کند، این است که بقای اینگونه اموال در نزد افرادی معدود به معنای فناء اسلام و مسلمین است. و این سخن محتاج به شرح بیشتر و ذکر نمونه‌های تکان دهنده است، در جهت زیانهای وارد شده به اسلام از این ناحیه، که هم اکنون و در این مقاله مختصر از ذکر آنها می‌گذرم.

بنابراین، نمی‌توان در باره این امر مهم اسلامی که سرنوشت اسلام و مسلمانی به آن بستگی دارد، بی تفاوت بود. و نمی‌توان نشست و دید که قدرت جامعه‌سازی اسلامی که مقصد اصلی دین است اینگونه ناتوان جلوه کند و کم و کم نفی شود. هنگامی که نگریستیم که حضور «غنا و افر» در جامعه، موجب از بین رفتن «عدل» است — که بطور حتم هست — باید آن را از بین برد، و گرنه دین از بین می‌رود. دین خدا با عدل باقی می‌ماند نه با ظلم. و این تعلیمی است که امام علی بن ابیطالب (ع) به ما داده و راز اجتماعی عظیمی است که آن امام (ع) از آن پرده برداشته است: «العدل حیاة

الاحکام».

این سخن بصراحت می‌گوید که بقا و حیات احکام دین و عمل به آن احکام در میان مردم فقط و فقط در گرو وجود عدالت اقتصادی و اجتماعی است. دین با عدالت زنده است نه با ظلم و تبعیض و بیعدالتی، و سستگیری مبارزه با فقر فقیران و محرومیت محرومان، و با سکوت در برابر مستکبران اقتصادی و زالوصفتان جبار، و تحمل آنان در کنار مسجد و الله اکبر. آری، معنای «العدل حیاة الاحکام» این است که «عدم العدل موت الاحکام» و چنین است و این واقعتی است تجربه شده.

۵ — غنای تکاثری (فراوان داشتن و فراوان خواستن)، این مرحله از غنا نیز واجب الدفع فوری است و از نظر اسلام به نص آیات و اخبار قابل قبول نیست. و آثار مترتبه بر آن، دین و جامعه و اخلاق و انسانیت و همه ارزشها را نابود می‌کند و در واقع به خاکستر بدل می‌سازد. ۱۵ فصل از فصلهای ۱۰۰ گانه الحیاة (در جلد سوم و چهارم)، اختصاص دارد به نقل آیات و روایات مفصل و محکمی که در نفی این پدیده (غنای تکاثری) وارد شده است. و خواننده آن احادیث خواهد دید که پیامبر اکرم (ص) و ائمه طاهرين (ع) با چه شدت و سختی با آن مبارزه کرده‌اند و اعمال در باره آن را هرگز روا ندانسته‌اند.

آری، این پدیده نیز مانند مسکنت، مضر به انسانیت انسان و دین و فضیلت و همه ارزشهاست. این دو پدیده (غنای تکاثری و مسکنت) در نهایت درجه افراط و تفریط قرار دارند، و هر دو ویرانگر بنیاد عدل و دین و حق و فضیلتند و نابود کننده کرامت و شخصیت انسانی، و هر دو باید بفوریت از بین بروند. غنای تکاثری ذاتاً ضد تعهد و دینداری و التزام به تکلیف است (الهیکم التکاثر)، و غده‌ای

سرطانی است در پیکر اقتصاد اجتماعی، و منشأ اصلی و نیرومند «استکبار» است در همه سطوح اجتماعی و جهانی.

این جهنم سوزان و فساد کبیر، باید فوری متلاشی و مضمحل گردد، و دریایی از اقدام بر سر شعله‌های سوزاننده و خاکستر کننده آن فرو بارد، باید با دخالت حاکمیت اسلامی آن اموال به مواضع اصلی و صاحبان واقعی خود بازگردد، و به اصطلاح مصادره شود. چون اینگونه غنا — و حتی غنای وافر نیز بنا بر مدلول صریح احادیث اسلامی از حلال و طرق مشروع گرد نمی‌آید. نظر اسلام مسلم است. تجربه نیز عدم حلیت اینگونه اموال را اثبات کرده است.

از سوی دیگر اسلام، «تعریف مال» را به دست داده است، آن را مایه قوام اجتماع می‌داند، و در حدیثی از امام مجتهد باقر (ع) آمده است که درهم و دینار (مال) وسیله سامان یافتن امور جامعه است. و در کنار این تعالیم قرآنی و حدیثی در حدیث معروف «جنود عقل و جهل» (که از امام صادق (ع) روایت شده است در کتاب «کافی»، و هم از امام موسی کاظم (ع) در کتاب «تحف العقول») تکاثر و مکاره، ضد قوام معرفی شده است، از لشکر ویرانگر جهل و عقب ماندگی، از کنار هم نهادن این تعالیم سازنده بدست می‌آید که مال تکاثری در نظر اسلام، اصلاً مالیت ندارد. امروز جهان سرمایه‌داری خود نیز از ضربه‌های مهلک تکاثر رنج می‌برد، و در جهنمی سوزان که خود افروخته است می‌سوزد، و برای چاره آن، مالیاتهای سنگین بر ارث و امثال آن وضع می‌کند، لیکن دین الهی اسلام، از چهارده سده پیش، علاج قاجعه را در نفی آن دانسته، حضور «غنای تکاثری» را در جامعه نپذیرفته است.

(ادامه دارد)

